

متن پرسش

سلام: روزگار هم جریان خودش رو داره. توش تا نمیری پیدا نمیشی، کلا حسابی تو رو هر جور هم که نمیخواهی میکشه توی خودش، مگه این که یه روزهایی خیلی کمی پامون برسه به جاهای محکم و سخره ای، وگرنه تمام شن زار است و باتلاق. ای بابا! چی بگم، من دیوونس، جوونه و سنگینه؛ دردسر گریز شدم از وقتیکه در یادم هست. راجع به امروز که گفتید ۲۲ بهمن و راهپیمایی، رفتم و مشارکت کردم، خلاصه دیدم... انگار یک پوچی آنی و لحظه ای در جو بود ولی نهایتاً برای خودم و همه ی کسانی که شرکت کردند یک به خود آمدنی بود بنظرم! ولی خیلی تفاوت داشت با ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ انگار همه میدونستن جای خودشون رو توی تظاهرات و اجتماعات کجاست و چیه. از آینده نیومده ام و ندیدم که حالا چی میشه اما میدونم یه خدایی هست که ما رو تو بی تابی خودش می خواد. ما مسخره شدیم بیایم بگیم مرگ بر آمریکا؟ آری! باید مسخره شد و ملتهب شد بخاطر کشورم. اگه همچی درست بود که کسی بلند نمی شد بره تظاهرات کنه. دفاع مقدس هم توی مسخره گی کامل بود، هرکی نمی دونست پامی شد می رفت. پرچم؛ اونو دوست دارم که هویت منه ، اونو دوست دارم که هویتم رو با الله همراه کرده.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: امری فوق اراده های جزئی ما، ما را به سویی که مأوای جان مان است؛ جلو می برد تا خود را در لایه هایی عمیق تر که در هستی ما نهفته است، تجربه کنیم. آری! «عاقل به کنار جوی پی پل می گشت / دیوانه پا برهنه از جوی گذشت». این نوع دیوانگی از هزار عقل مداری اهل دنیا عاقلانه تر است یعنی «اوست دیوانه که دیوانه نشد». موفق باشید